

## ۲۸ ژوئن

شورای کمیسرهای خلق در یک جلسه شبانه مصوبه‌ای را به منظور دولتی کردن تمامی مؤسساتی که کل سرمایه‌شان بیش از یک میلیون روبل بود، به تصویب رساند. هدف از این مصوبه "مبارزه جدی علیه از هم گسیختگی در تولید و توزیع" بود. بخش‌های زیر شامل آن مصوبه می‌شدند: معدن، ذوب آهن، صنعت نساجی، صنعت برق، دخانیات، شیشه و چینی‌سازی، صنعت چرم و سیمان‌سازی، تمام آسیاب‌های بخاری، کلبه و وسایل حمل و نقل محلی و قطارهای خصوصی و چند صنعت کوچک‌تر دیگر.

وسنخا و شعبه‌های آن وظیفه "ترتیب دادن اداره مؤسسات دولتی" را که "وظیفه‌ای بسیار مهم" بود، به عهده گرفتند. اما تا هنگامی که وسنخا دستورالعمل‌های ویژه‌ای برای اداره مؤسسات مربوطه صادر نکرده بود، این مؤسسات مجاناً به صاحبان قبلی‌شان سپرده می‌شدند. کسانی که قرار بود تأمین مالی آن مؤسسات را به عهده بگیرند و عایدی‌شان را به جیب بزنند! (۲۲) مؤسسات جداگانه‌ای به سرعت قانوناً به مالکیت دولت درآمدند. انتقال پست‌های رهبری به افراد منتصب (دولت) مقداری بیشتر به طول انجامید، اما پس از چند ماه به سرانجام رسید.

هر دو روند با توجه به خطر دخالت قدرت‌های خارجی، شتاب گرفت. دگرگونی در مناسبات مالکیت عمیق بود. از این نقطه نظر یک انقلاب تعیین کننده رخ داده بود. همان گونه که انقلاب راه جنگ داخلی را هموار کرد، به همان نحو جنگ انقلاب را شدت داد. (۲۴) اما برای طبقه کارگر دوره کمونیسم جنگی - که اکنون شروع می‌شد - به معنای از دست دادن قدرت محدودی بود که این طبقه در هفته‌های آخر ۱۹۱۷ و هفته‌های اول ۱۹۱۸ در عرصه تولید به دست آورده بود.

## ۱۰-۴ ژوئیه

پنجمین کنگره شوراها را سراسر روسیه تشکیل شد.

مسئله "دولتی کردن" در نیمه اول سال ۱۹۱۸ موضوع مشاجرات سختی مابین کمونیست‌های "جیب" و لنینیست‌ها بود. لنین بلافاصله پس از اکتبر علیه دولتی کردن کامل وسایل تولید موضع گرفته بود. قصد لنین این نبود که به بورژوازی خدمت کرده باشد؛ موضع او از آن جهت بود که توانایی‌های فنی و سازمان‌گرانه پرولتاریا را دست‌کم می‌گرفت. نتیجه آن پدید آمدن وضعیتی بسیار پیچیده‌ای شد. اوضاعی که در آن تعدادی از صنایع از بالا (یعنی از

طریق مصوبات حکومت مرکزی) و تعدادی از پایین (یعنی توسط کارگران کارخانه‌هایی که صاحبان‌شان فرار کرده بودند) دولتی شدند و در سایر مؤسسات صاحبان قبلی هم چنان 'حاکم' بودند؛ گرچه که آنان به واسطه فعالیت کمیته‌های کارخانه اختیارات چندانی نداشتند. یکی از تواناترین نظریه‌پردازان کمونیست‌های 'چپ' به نام کریتمان (Kritzman) بسیار زود از این وضعیت انتقاد کرد. او مصوبه ۱۴ نوامبر در باره 'کنترل کارگری' را 'سیم بند و به همین جهت غیر عملی' توصیف نموده شعار کنترل کارگری نشان دهنده قدرت در حالی‌رشد اما هنوز ناکافی پرولتاریا بود. این شعار اعتراف ضمنی به ضعفی بود که هنوز می‌بایست توسط طبقه کارگر از بین می‌رفت. کارفرمایان مایل نبودند صرفاً امور را بچرخانند تا به کارگران راه و چاه را نشان دهند. از سوی دیگر، کارگران از سرمایه‌داران نفرت داشتند و دلیلی نمی‌دیدند که داوطلبانه کماکان به استثمار تن بدهند. (۲۵)

یکی دیگر از کمونیست‌های چپ یعنی اسپنسکی بر جنبه دیگری تأکید داشت: «تاریخ شعار 'کنترل کارگری' بسیار جالب است. این شعار که علت طرح شدن آن تمایل به افشاء نمودن حریف\* بود، زمانی که قرار شد کنترل کارگری به صورت یک سیستم درآید، ناتوانی خویش را نشان داد. هر جا کنترل کارگری به عمل درآمد، خصومت آن اساساً تغییر کرد. نوعی دیکتاتوری غیرمتمرکز تحت تبعیت سرمایه‌داران پدید آمد؛ و هم زمان چندین تشکل طبقه کارگر مستقل از یک‌دیگر عمل می‌کردند... بدو قرار بود از طریق کنترل کارگری، صاحبان وسایل تولید خلع ید شوند... اما این هم‌زیستی دوگانه\*\* به زودی غیرقابل تحمل شد. به زودی دوره قدرت دوگانه مدیران و کارفرمایان منجر به فرو ریختن اساس کارخانه شد. یا این که به زودی - بدون آن که حکومت مرکزی موافقت کرده باشد - به قدرت یابی مطلق کارگران انجامید. (۲۶)

در این زمان بسیاری از کمونیست‌های 'چپ' تأکید کردند که دولتی کردن همه مواقع وسایل تولید می‌توانست از بسیاری از آن اقدامات نیمه‌کاره جلوگیری نماید. خلع ید کامل سرمایه‌داران، انتقال از 'کنترل کارگری' به 'مدیریت کارگری' را ممکن می‌ساخت. به زعم آنان همان تشکیلات مرکزی‌ای که کل اقتصاد اجتماعی شده را هم‌آهنگ می‌نمود، می‌توانست انتقال مذکور را تنظیم کند. جالب است که لوزوفسکی\* که در آن زمان انقلاب را

\* - در این جا منظور از 'حریف' سرمایه‌داران است. (ن.س.)

\*\* - منظور هم‌زیستی سرمایه‌داران و تشکل‌های طبقه کارگر است. (ن.س.)

صرفاً انقلابی بورژوا - دموکراتیک می‌دانست و از این رو بسیار با کمونیست‌های "چپ" فاصله داشت. بعداً نوشت: "به زودی روشن شد که در مرحله انقلاب اجتماعی سلطنت مشروطه در هر مؤسسه - بدین معنا که رئیس قبلی بماند، اما تنها اختیارات محدودی داشته باشد - غیرممکن بود و صاحب قبلی مؤسسه مطلقاً اضافی بود." (۲۷)

مدتی بعد در کمونیست‌های "چپ" انشعاب شد. رادک با کئنیست‌ها به توافق رسید. او اصل مدیریت تک نفره را بدین دلیل که به واسطه دستورالعمل ژوئن ۱۹۱۸ در چارچوب دولتی کردن گسترده صنایع قرار گرفته بود، پذیرفت. به نظر رادک این امر باعث تضمین پایه پرولتری حکومت شده بود. بوخارین هم از اسینسکی جدا شد و دو باره به حزب پیوست. اما اسینسکی و هواداران او گرایش مخالف جدیدی را پدید آوردند: آن‌ها خود را در تقابل با "تمرکزگرایان بوروکرات"، "تمرکزگرایان دموکرات" نامیدند. آن‌ها هم‌چنان به نفع کنترل کارگری در عرصه تولید تبلیغ می‌کردند. دو سال بعد آنان در روند نشو و نمای اپوزیسیون کارگری تأثیر زیادی داشتند.

به نظر می‌آمد از اهمیت این مسایل در طول جنگ داخلی کاسته شده باشد. تولید ناچیزی وجود داشت، که بتوان آن را کنترل کرد. اما مسایل مورد مشاجره در سال ۱۹۱۸ تنها به تعویق افتادند. این مسایل به یمن فعالیت کمونیست‌های چپ قابل فراموش شدن نبودند. به محض آن که وضعیت نظامی مجال تنفسی را داد، مخالفین چپ حضور یافتند و دو باره سؤال پایداری در باره خصیلت اجتماعی قدرت شورایی را مطرح ساختند. (۲۸)

#### اوت

تهاجم سفیدها در ولگا به نقطه اوج خود رسید.

جنگ داخلی روند متمرکز شدن اقتصاد را به شدت شتاب بخشید. امر مذکوره همان‌گونه که با توجه به اعمال پیشین بلشویک‌ها می‌توان تصور نمود، شکل شدیداً بوروکراتیکی از مرکزیت بود. کل اقتصاد روسیه بر مبنایی نیمه نظامی بازسازی شد. جنگ داخلی باعث شد که تمام صنعت بزرگ روسیه تبدیل به پشت جبهه‌ای برای ارتش سرخ شود. بدین ترتیب سیاست صنعتی به جزئی از استراتژی نظامی تبدیل گردید.

در این جا نکته‌ای را باید تذکر داد: ما باور نداریم که عدم تمرکز یا هلنگی - آن‌طور که برخی از آنارشیست‌ها ادعا می‌کنند - فی‌نفسه ارزشمند باشد. کمون پاریس یا کنگره شوراهای (و برای آن که مثال‌های جدیدی زده باشیم: تشکیل معتمدین اتحادیه یا کمیته اصحاب)

بسیار متمرکز، اما در عین حال دموکراتیک هستند. برعکس فتودالیسم بسیار غیرمتمرکز و در عین حال به شدت بوروکراتیک بود. مسئله کلیدی این است که آیا دستگاه متمرکز یافته از پایین، توسط نمایندگان منتخب و قابل عزل، کنترل می‌شود یا این دستگاه از توده‌هایی که ظاهراً در خدمت آنان فعالیت می‌کند، فاصله می‌گیرد.

در این دوره تولید به گونه محسوسی کاهش یافت. دلایل این امر در جای دیگری مفصلاً توضیح داده شده است. (۲۹) سخنگویان حزبی اغلب تقصیر کاهش تولید را به گردن تئوری‌های انحرافی آنارکوسندیکالیست‌ها انداخته‌اند. در این راستای تردید اشتباهاتی نیز رخ دادند، اما اینک دردهای زایمانی جنبش جدید به عنوان کم‌بودهای ذاتی کنترل کارگری توصیف می‌شدند. یکی از سخنگویان حکومت نوشت: «کنترل کارگری شوراهای کارخانه بر کارخانه‌ها نشان داد که اگر نقشه‌های آنارشیست‌ها عملی شود، چه اتفاقی می‌افتد.» (۳۰) اکنون به طور نقشه‌مند از همه تلاش‌هایی که در جهت برقرار نمودن کنترل از پایین صورت می‌گرفت، جلوگیری می‌شد. کارگران مبارز منفرد در مؤسسات جداگانه تلاش کردند که مقاومت نمایند، اما مقاومت آنان به سادگی درهم شکسته شد. (۳۱) در جمع‌های پرولتری تلخ کامی و یأس سایه گستراند. جا دارد به این واقعیت نیز - هنگامی که از کاهش تولید و گسترش فعالیت‌های اجتماعی به عنوان مشخصه‌های دوره کمونیسم جنگی نام برده می‌شود - توجه شود. اگر چه این امر به ندرت در نظر گرفته می‌شود.

#### ۲۵ اوت تا اول سپتامبر

اولین کنگره سراسری آنارکوسندیکالیست‌ها در مسکو برگزار شد. قطع‌نامه‌ای حکومت را مقصر دانست که: «با جلوگیری از کنترل کارگری، معمول داشتن انضباط کار و به کار گماردن مهندسان و تکنیسین‌ها به طبقه کارگر خیانت کرده است. هنگامی که تشکل‌های مرده یعنی اتحادیه‌ها جای کمیته‌های کارخانه را می‌گیرند و دستورالعمل‌ها و کاغذها به جای دموکراسی صنعتی می‌نشینند، رهبری بلشویکی هیولای سرمایه‌داری دولتی را می‌آفریند؛ هیولایی که به اشتباه سوسیالیسم خوانده می‌شود.» (۳۲)

ولنی گولوس ترودا (صدای آزاد کار) در بی‌گولوس ترودا که انتشار آن در ماه مه ۱۹۱۸ متنوع شده بود، چاپ شد. چاپ این نشریه نیز پس از شماره چهارم آن مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۸، توقیف شد. در این شماره مقاله جالبی از ام. سرگون (شاید منظور همان ماکسیموف باشد) تحت عنوان «راه‌های انقلاب» درج شد. این مقاله «به ناسزاگویی‌های رایج به

پلشویک‌ها مبنی بر این که آن‌ها "خائنین به انقلاب" هستند، پایان داد. لنین و هواداران او لزوماً کلبی مزاج‌های بی رحمی نبودند که با حیل‌های ماکیاولیستی ساختار طبقاتی جدیدی را برقرار نموده باشند تا شهرت قدرت طلبی خود را ارضاء کنند. آن‌ها واقعاً می‌خواستند علیه رنج‌های انسان‌ها مبارزه کنند... اما تقسیم جامعه به مدیران و کارگران، متمرکز شدن قدرت تصمیم‌گیری را به دنبال آورد. طور دیگری هم نمی‌توانست باشد... به محض آن‌که عمل‌کردهای مدیریت و کار از یک‌دیگر جدا شدند - که وظیفه اول به اقلیتی از "کارشناسان" و وظیفه دوم به توده‌های غیرمتخصص سپرده شد - تمامی پیش‌شرط‌های لازم برای برابری و حرمت انسانی از بین رفت." (۳۳)

در همان شماره ماکسیموف از "مانیلوف‌ها" در اردوی آنارشئیست‌ها انتقاد کرد. کسانی که "خیال‌پردازان رمانتیکی بودند که رؤیاهای مذهب‌گونه‌ای در سر داشتند، رؤیاهایی که به نظر ماکسیموف با ساختارهای پیچیدهٔ دنیای مدرن سازگاری نداشتند. زمان آن است که خیال‌بافی در باره دوران طلایی را کنار گذاشت. وقت مشکل شدن و عمل کردن است." ماکسیموف و آنارکوستدیکالیست‌ها به خاطر نظرات مذکور از جانب گروه‌های آنارشئیستی دیگر مورد حملات خصمانه‌ای قرار گرفتند و "یهوداهای آنارکو بسوروکرات" نامیده شدند. (۳۴)

اوت ۱۹۱۸

طبق مصوبه‌ای از جانب حکومت تعداد اعضای و سنخا به ۳۰ تن از شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه، ۲۰ تن از شورای محلی اقتصاد مردمی (ساوانارخوزها) و ۱۰ تن از کمیته اجرایی شوراهای سراسر روسیه، کاهش یافت. قرار بود امور جاری و سنخا توسط یک نهاد ۹ نفره مرکب از اعضای دیگری حل و فصل شود. رئیس و نمایندگان آن نهاد می‌بایست توسط شورای کمیسرهای خلق (ساوانارکوم) منصوب می‌گردیدند. این نهاد بدو آنها قرار بود تصمیماتی را که در نشست‌های ماهانه ۶۹ عضو و سنخا گرفته می‌شد، به اجرا درآورد. اما این نهاد به زودی مسئولیت‌های بیشتر و بیشتری را به عهده گرفت. پس از بایز ۱۹۱۸، دیگر و سنخا مجمع عمومی‌ای برگزار نکرد. و سنخا تبدیل به یک ارگان زیر دست دولت شده بود. (۳۵) به عبارت دیگر: یک سال پس از تصرف قدرت دولتی توسط پلشویک‌ها، مناسبات تولیدی بر مبنای الگوی رایج در همه جوامع طبقاتی احیاء شدند. هر نوع قدرت تصمیم‌گیری از کارگران به مثابه کارگر سلب شد.

۲۸ سپتامبر

رهبر بلسویک اتحادیه‌ها به نام تومسکی در اولین کنگره سراسری کارکنان کمونیست راه‌آهن اعلام کرد: وظیفه کمونیست‌ها این است که نخست اتحادیه‌های کارآیی در مؤسسات‌شان به وجود آورند. سپس بر آن‌ها مسلط شوند و آن‌ها را هدایت کنند. بعد تمامی سازمان‌های غیرپرولتری را حذف کنند و بالاخره اتحادیه‌ها را تحت نفوذ کمونیستی خودمان درآورند. (۳۶)

اکتبر

در یک مصوبه دولتی قید شد که هیچ نهادی جز و سنخا به عنوان نهاد مرکزی کنترل کننده بر کل تولید کشور حق ندارد مؤسسات صنعتی را از برنامه‌ریزی عمومی معاف نماید. (۳۷) این مصوبه ممکن است نشانه آن باشد که شوراهای محلی یا حتی شاید ساوانارخوزهای محلی تلاش‌هایی در آن جهت می‌کردند.

۹-۶ نوامبر

ششمین کنگره شوراهای سراسری روسیه برگزار شد.

۲۵ نوامبر تا اول دسامبر

دومین کنفرانس آنارکو سندیکالیست‌های سراسر روسیه در مسکو برگزار شد.

دسامبر

مصوبه جدیدی ساوانارخوزهای محلی را متحمل نمود و ساوانارخوزها در شهرستان‌ها را به مثابه "نهادهای اجرایی و سنخا" به رسمیت شناخت. قرار شد ساوانارخوزهای محلی "شعبه‌های اقتصادی" کمیته‌های اجرایی شوراهای محلی مربوطه بشوند. "گلاوک‌ها" می‌بایست نهادهای زیر دست‌شان را در شهرستان‌ها حفظ می‌کردند. این امر به معنای گام دیگری است در جهت کنترل متمرکز هر رشته صنعتی در کل کشور توسط گلاوک‌ها یا مرکز آن‌ها در مسکو که همگی زیر نظر و سنخا بودند. (۳۸)

دومین کنگره سراسری شوراهای منطقه‌ای اقتصاد ملی برگزار شد. مولوتوف افراد شرکت کننده از جانب ۲۰ واحد از مهم‌ترین "گلاوک‌ها" و "مراکز" را مورد بررسی قرار داده است: از مجموع ۴۰۰ تن آنان، بیش از ۱۰ درصد کارفرمایان سابق یا نمایندگان کارفرما بودند، ۹ درصد تکنسین، ۲۸ درصد نمایندگان بخش‌های اداری مختلف از جمله و سنخا بودند، بقیه ۴۲ درصد کارگر یا نماینده تشکلهای کارگری از جمله اتحادیه‌ها بودند. رهبری صنعت در

دست کسانی بود که رابطه‌ای با عناصر پرولتری صنعت نداشتند. \*گلاوک‌ها\* به هیچ وجه هم چون ابزار دیکتاتوری پرولتاریا به حساب نمی‌آمدند. (۳۹) کسانی که سیاست‌ها را تعیین می‌کردند، نمایندگان کارفرمایان، تکنیسین‌ها و متخصصین بودند. نمی‌توان منکر شد که دیوان‌سالاری شوروی در سال‌های اول هوادار روشنفکر بورژوازی یا قشر کارمند بود و بسیاری از سنت‌های بوروکراسی قدیمی روسیه را با خود یدک می‌کشید. (۴۰)

## سال ۱۹۱۹

دومین کنگره اتحادیه‌های سراسر روسیه برگزار شد.

اتحادیه‌ها طی سال ۱۹۱۸ نقش مهمی در اداره صنایع ایفاء کردند. این امر زمانی آشکار شد که حکومت از ترس آن که صنایعی که هنوز در دست بخش خصوصی بودند، در خدمت ارتش سرخ تولید نکنند، برنامه دولتی کردن صنایع را شتاب بخشید. حکومت بهیچ‌تر به دلایل نظامی تا دلایل اقتصادی به امر فوق مبادرت کرد. (۴۱) آن چه لنین به عنوان عمل‌کردهای دولتی اتحادیه‌ها توصیف می‌کرد، دائماً تقویت می‌شد. اعضای حزب در رهبری اتحادیه‌ها - مانند تومسکی، رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه - از قدرت زیادی برخوردار بودند. اما رابطه بین رهبری اتحادیه‌ها و توده اعضا، به هیچ وجه دموکراتیک نبود. \*در عمل معلوم شد که به همان درجه که اتحادیه‌ها وظایف اجرایی مدیران بوروکرات سابق را به عهده می‌گرفتند، خودشان بوروکراتیک‌تر می‌شدند.\* (۴۲) به عنوان مثال یکی از نمایندگان در کنگره ادعا کرد که \*اگر چه شبهه‌های اتحادیه‌ها در اکثر مناطق وجود داشتند، اما این شبهه‌ها انتخاب یا تأیید نشده بودند. در جاهایی که انتخابات برگزار شده، اما نتیجه انتخابات مطابق میل شورای مرکزی اتحادیه یا نمایندگان محلی آن نبودند، انتخابات به سرعت لغو گردید و به جای نمایندگان منتخب کسان دیگری گذاشته شدند. کسانی که بیش‌تر با نیازهای مدیریت (اتحادیه‌ها) سازگار بودند.\* (۴۳)

نماینده دیگری با نام پرکین با مصوبات جدیدی مخالفت کرد که بنا بر آن‌ها نمایندگان تشکلهای کارگری در وزارت کار (کمیسریای کار) می‌بایست مورد تأیید آن قرار می‌گرفتند. \*وقتی که ما در مجمع اتحادیه‌ای فردی را به عنوان کمیسر انتخاب می‌کنیم - یعنی وقتی که طبقه کارگر در این حالت مجاز است اراده‌اش را اعمال کند - می‌توان تصور کرد که چنین

شخصی مجاز است از مصالح ما در کمیسریا دفاع کند و نماینده ما باشد. اما این طور نیست. اگر چه ما خواست خود را، خواست طبقه کارگر را، اظهار کرده‌ایم، باید نماینده منتخب ما هنوز هم مورد تأیید مقامات قرار گیرد... به این ترتیب پرولتاریا به دلقک تبدیل می‌شود. پرولتاریا اگر چه می‌تواند نمایندگانش را انتخاب کند، اما قدرت دولتی هر طور که خواست می‌تواند با نمایندگان ما رفتار کند." (۴۴)

اتحادیه‌ها و سایر تشکلهای به طور فزاینده‌ای تحت کنترل دولت قرار می‌گرفتند؛ دولتی که تماماً در دست حزب و نمایندگان آن قرار داشت. اما با وجود آن که قدرت بوروکراسی جدید به شدت افزایش یافته بود، لیکن سازمان‌ها و آگاهی طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند بودند تا حزب را وادارند دست‌کم در حرف امتیازاتی به کارگران بدهد. کمیته‌های خودمختار کارخانه تا آن زمان دیگر کاملاً منحل شده بودند، اما کارگران هم‌چنان در سنگر اتحادیه‌ها مبارزه می‌کردند. آن‌ها می‌کوشیدند لاقبل بقایای قدرت سابق‌شان را حفظ کنند. کنگره دوم اتحادیه‌ها "مصوباتی را تأیید کرد که طبق آنان اتحادیه در عین حال به دفترهای استخدام، نهادهای کمک‌رسانی، ارگان‌های جریمه‌کننده و غیره تبدیل شده بودند." (۴۵)

تومسکی تذکر داد: "هنگامی که اتحادیه‌ها دستمزدها و شرایط کار را تعیین کنند، دیگر نمی‌توان اعتصابات را تحمل کرد، در این صورت باید بی‌رو در بایستی صحبت کرد." لنین از افزایش اجتناب‌ناپذیر دامنه قدرت اتحادیه‌ها صحبت کرد. اظهارات او با تذکراتی دربارۀ عمل کرد اتحادیه‌ها مبنی بر آموزش کارگران جهت هدایت کارخانه‌ها و "زوال یافتن دولت در آینده بزرگ شده بود، لوزوفسکی که از حزب بیرون آمده بود، با این سیاست بلشویکی در اتحادیه‌ها مخالفت کرد. مصوبه‌ای تصویب شد که بنا بر آن «اتحادیه‌ها رسماً قدرت تصمیم‌گیری در نهادهای اجرایی می‌یافتند. از "تبعکیم" اتحادیه‌ها صحبت شد؛ زیرا اختیارات اتحادیه‌ها گسترش یافته بود و آن‌ها از طریق صنایع با دستگاه اجرایی که تحت کنترل حکومت بود، ارتباط داشتند." (۴۶) وزیر کار به نام وی. وی. اسمیت حتی اظهار داشت که "بهتر است آپارات اتحادیه‌ها نهادهای کمیسریای کار را به وجود آورند." (۴۷)

در این زمان اتحادیه‌ها ۲/۵ میلیون تن عضو داشتند. تعداد اعضای آنان در زمان اولین کنگره اتحادیه‌ها در سال ۱۹۱۸، ۲/۶ میلیون تن و در سال ۱۹۱۷، ۱/۵ میلیون تن بود. (۴۸) کنگره دوم، نهادی اجرایی به وجود آورد که سابقین کنگره‌ها دارای اختیارات تام بود. دستورات این نهاد اجرایی "برای همه اتحادیه‌ها و همه اعضای اتحادیه‌ها لازم الاجرا"



توصیف شد: "نقض این دستورات و انحراف از آن‌ها توسط هر اتحادیه‌ای، منجر به اخراج آن از خانواده اتحادیه‌های پروتتری می‌گردد." (۴۹) در آن صورت اتحادیه مربوطه خارج از تنها چارچوب قانونی‌ای قرار می‌گرفت که رژیم پلشویکی وجود اتحادیه‌ها را در آن چارچوب مجاز می‌دانست.

۲-۷ مارس

اولین کنگره کمیشن (انترناسیونال سوم) برگزار شد.

۱۸-۲۲ مارس

هشتمین کنگره حزب برگزار شد.

اکنون مناطق اوکراین و ولگادوباره در تصرف ارتش سرخ قرار داشتند. دوره کوتاهی از ثبات نسبی پدید آمد. تهاجم دنیکن و یودنیچ در این سال مسکو و بطرزبورگ را تهدید می‌کرد. در کنگره هشتم موجی از انتقاد از جانب جناح چپ علیه گرایشات فوقی مرکزگرای پدید آمد. برنامه جدید حزب به بحث گذاشته و تصویب شد. در نکته پنجم از "بخش اقتصاد" آمده بود: "دستگاه صنایع دولتی باید در وهله اول به اتحادیه‌ها تکیه کند... هم اکنون اتحادیه‌ها در عمل و در سازگاری کامل با قوانین جمهوری شوروی در تصمیمات نهادهای محلی و مرکزی اداره صنایع مشارکت دارند. آن‌ها باید به راه خود ادامه دهند و اداره کل اقتصاد را به دست بگیرند... شرکت اتحادیه‌ها در مدیریت کارخانه‌ها و دخالت دادن توده‌های وسیع در این کار کلید مبارزه با دیوان‌سالاری در دستگاه اقتصاد است." (۵۰) بند مشهور فوقی موضوع مجادله‌های شدیدی در سال‌های آتی بود. محافظه‌کاران درون حزب معتقد بودند که در این جا زیاده‌روی شده است. ریازانوف به کنگره هشدار داد: "ما تا زمانی که تمام اختیارات مربوط به اداره تولید متعلق به همه اتحادیه نباشد، قادر به جلوگیری از دیوان‌سالاری نیستیم." (۵۱) از سوی دیگر آن دسته از پلشویک‌هایی که قبلاً به ادغام کمیته‌های کارخانه در اتحادیه‌ها رأی داده بودند و اکنون متوجه اشتباه خود شده بودند، به بند مذکور آویزان شده بودند و می‌کوشیدند از این سنگر در مقابل قدرت زیاد دیوان‌سالاری حزبی دفاع نمایند. دویچر (۵۲) نکته مشهور پنجم را "اشتباه سندیکالیستی رهبری پلشویک‌ها" توصیف می‌کند. اشتباهی که به واسطه حق شناسی واقعی نسبت به خدمات اتحادیه‌ها در طول جنگ داخلی صورت گرفت. این تفسیر مورد تردید است. لنین به ندرت دچار "اشتباهات" سندیکالیستی یا اشتباهات دیگر می‌شد؛ راهنمای عمل او نیز انگیزه‌هایی چون "حق شناسی" نبود. این امر محتمل‌تر است

که تناسب قوای درون‌کنگره - که خود‌کنگره فقط انعکاسی ضعیفی از نمایلات طبقه کارگر در خارج از حزب بود - رهبری بلسویک‌ها را وادار به عقب‌نشینی در حرف کرد. به علاوه بند مذکور توسط بندهای دیگری بخشاً نقض شد. (به عنوان مثال) در برنامه نکته زیر نیز قید شده بود: "شیوه تولید سوسیالیستی تنها می‌تواند بر مبنای انضباط مابین رفقای کارگر تضمین شود." قرار بود اتحادیه‌ها این نقش را داشته باشند که "این انضباط جدید سوسیالیستی را به وجود آورند." در نکته هشتم از اتحادیه‌ها خواسته شده بود "ضرورت هم‌کاری با تکنیسین‌ها و کارشناسان بورژوازی و آموختن از آنان و از بین بردن عدم اعتماد مافوق رادیکال را به کارگران تفهیم کنند. کارگران... بدون یاد گرفتن آموزش علم بورژوازی قادر به ساختن سوسیالیسم نیستند... به همین جهت از پرداخت حقوق و پاداش‌های بالای به کارشناسان بورژوازی استقبال شد. این امر... تاوانی بود که دولت جوان پرولتری می‌بایست به تکنیسین‌ها و دانشمندان بورژوازی بابت خدمات‌شان می‌پرداخت. خدماتی که دولت نمی‌توانست از آن‌ها صرف‌نظر کند." (۵۳)

ما در این جا نمی‌توانیم به مسئله "متخصصین" پس از انقلاب بپردازیم. این مسئله تنها در روسیه مطرح نیست، اگر چه در روسیه شرایط ویژه تکامل صنعتی بی شک موجب ایجاد شکاف بسیار عمیقی بین کارشناسان فنی و کارگران صنعتی شد. شوراهای کارگری به اطلاعات تخصصی نیاز دارند...، اما این امر قابل درک نیست که چرا باید متخصصین تنها در درون بورژوازی موجود باشند. به علاوه داشتن این اطلاعات کسی را محق نمی‌کند که از قدرت تصمیم‌گیری یا مواهب مادی بیشتری برخوردار باشد.

این مسایل در منابع بسیاری مفصلاً به بحث گذاشته شده‌اند؛ اما تقریباً همیشه از نقطه نظر "ضرورت اجتناب ناپذیر" یا "اصول بنیادین" غیر قابل نقض بررسی شده‌اند. به عقیده لیمون (۵۴) مدیریت بخشاً یک مسئله فنی است. اما در شرایط تاریخی‌ای که در آن طبقه کارگر باید مدیریت را به عهده بگیرد، در نظر آن هم‌چون مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی جلوه می‌کند. کارگران در جریان انقلاب سوسیالیستی به تکنیسین‌ها و متخصصین به منزله انسان‌هایی نمی‌نگرند که دست پر قضا دارای آگاهی‌های علمی و تخصصی هستند، بلکه آن‌ها را صرفاً هم‌چون مأموران استثمار انسان از انسان می‌بینند.

بت‌وارگی (فتیشیم) وجه مشخصه جهان سرمایه‌داری است. روابط بین اشیاء روابط بین انسان‌ها را استوار می‌کنند، اما هنگامی که توده‌ها علیه این وضعیت می‌شورند، این برده‌ها

را باره می‌کنند. آن‌ها به رازوارگی "انبیاء" پی می‌برند و انسان‌هایی را بازمی‌شناسند که تا آن زمان به نام بت بزرگ یعنی مالکیت خصوصی به آنان "احترام" می‌گذاشتند. از این جا به بعد متخصص، مدیر یا سرمایه‌دار در نظر کارگران به منزله تجسم استثمار، هم‌چون دشمن یا شخصی که می‌خواهند از زندگی‌شان حذفش کنند، جلوه می‌نماید. توقع آن که کارگران در چنین زمانی رفتار "معتدل‌تری" داشته باشند و رئیس سابق را به عنوان "مدیر فنی" و "متخصص کارخان" بپذیرند، بدین معنا است که از کارگران خواسته شود در لحظه‌ای که از نقش تاریخی و قدرت اجتماعی خویش آگاه می‌گردند، به ناتوانی و ضعف خود اعتراف کنند. آن هم در عرصه‌ای که کارگران نسبت بدان پیش از همه حساسیت دارند، در عرصه‌ای که از دوران کودکی زندگی‌شان را تعیین می‌کند، یعنی در عرصه تولید.

در کنگره از تسلط دیوان‌سالاری بر حزب به شدت انتقاد شد. اسپنسکی اظهار داشت: "عده زیادی از کارگران باید در کمیته مرکزی حضور داشته باشند. باید فوراً کارگران پیش‌تری انتخاب شوند تا بتوان شورای مرکزی را پروتزیزه کرد." (۵۵) نین بعداً - در ۱۹۲۳ - به همین نظر رسید! اسپنسکی پیشنهاد کرد که تعداد اعضای کمیته مرکزی از ۱۵ تن به ۲۱ تن افزایش یابد. اما ساده‌لوحی شدیدی بود اگر تصور می‌شد که می‌توان با حضور تعداد بیش‌تری از کارگران در بالاترین نهادهای اجرایی، خلع ید کامل از کارگران در عرصه تولید را جبران نمود. در باره افول شوراهای نیز بحث شد.

شوراهای دیگر در تولید نقش فعالی ایفاء نمی‌کردند و در زمینه‌های دیگر نیز وضع به همین متوال بود. اعضای حزب که در دستگاه شورا حضور داشتند دائم اختیارات پیش‌تری به دست می‌آوردند. شوراهای تبدیل به نهادهای کاملاً تشریفاتی برای مهر تأیید زدن بر تصمیمات شده بودند. پیشنهادات ساپرونوف و اسپنسکی مبنی بر این که حزب نمی‌بایست می‌کوشید اراده‌اش را به شوراهای تحمیل کند، رد شد. در همین موارد رهبران حزب امتیازات کوچکی دادند. اما روند کنترل شدید حزب و هم چنین کنترل بر کل اقتصاد ادامه یافت. کنگره دفتر سیاسی، دفتر تشکیلاتی و دبیرخانه را به وجود آورد. آن‌ها از نظر فنی تنها نهادهای زیر دست کمیته مرکزی بودند، اما به زودی قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آوردند. بدین ترتیب تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها باز هم پیش‌تر شد. انضباط حزبی شدیدتر شد، کنگره تصویب نمود که باید از هر تصمیمی بی‌قید و شرط پیروی شود. تنها در آن صورت می‌شد از نهاد حزبی مربوطه انتقاد نمود. تمامی مقامات حزبی توسط کمیته مرکزی تفویض می‌شدند. مصوبات

کمیته مرکزی برای همه لازم‌الاجرا بود. (۵۶) بدین ترتیب دورهٔ تفویض مقامات<sup>۲</sup> به منزله وسیله‌ای برای خاموش کردن منتقدین آغاز شد.

### آوریل

تهاجم کولچاک در منطقه اورال به نقطه اوج خود رسید.

### ژوئن

فرمانی صادر شد مبنی بر این که کارگران مسکو و پترزبورگ دارای "کتاب‌چه‌های کار" باشند.

### ۴-۲ دسامبر

هشتمین کنفرانس حزب برگزار شد.

کنفرانس هشتم حزب اساسی‌نامه‌ای را تدوین کرد که در آن حقوق و وظایف سلول‌های حزبی به طور سخت‌گیرانه‌ای تعریف شده بود، اساس‌نامه طرحی را پیش می‌کشید که در آن نقش رهبری‌کننده حزب در هر تشکیلاتی تضمین می‌شد. بدین ترتیب فعال اتحادیه‌ای کمونیست در وهله اول کمونیست و بعد فعال اتحادیه بود. او با رفتار منضبط خود به حزب امکان می‌داد، اتحادیه‌ها را رهبری کند.<sup>۳</sup> (۵۷) بعداً، زمانی که حزب استحاله یافت، این "رهبری" نقش شومی را ایفاء کرد.

### ۹-۵ دسامبر

کنگره هفتم شوراهای سراسر روسیه برگزار شد. در سال ۱۹۱۷ دو و در ۱۹۱۸ چهار کنگره برگزار شد. قطع‌نامه‌ای تصویب گردید که در آن خواست رهبری جمعی بر مؤسسات مطرح شده بود. ساپرونوف در کنگره "گلاوک‌ها" را که در میان مردم محبوب نبودند، مورد حمله قرار داد. آن‌ها به جای "تشکل‌یابی از طریق بخش‌های کارخانه، تشکل‌یابی از طریق شوراهای را می‌نشانند. به جای دموکراسی، دیوان‌سالاری را می‌آفرینند. نماینده دیگری گفت: "اگر از مردم بپرسند، پس از پیروزی بر دنیکن و کولچاک اولین چیزی که باید نابود شود چیست، ۹۰ درصد مردم پاسخ خواهند داد: گلاوک‌ها و مراکز." (۵۸)

### ۱۶ دسامبر

تروتسکی تزهائیس<sup>۴</sup> درباره انتقال از چنگ به صلح<sup>۵</sup> را که در درجه اول به مسئله نظامی کردن کار<sup>۶</sup> مربوط می‌شدند، به کمیته مرکزی حزب ارائه داد. (۵۹) بنا بر تزهائیس مذکور مهم‌ترین تصمیمات در باره شرایط مادی میلیون‌ها کارگر می‌بایست بدو<sup>۷</sup> در پشت درهای

بسته و توسط رهبری حزب گرفته می‌شد. روز بعد در پراودا که سردبیر آن بوخارین بود، تزه‌های تروتسکی "اشتباهاً" منتشر شده، اما در حقیقت این امر بخشی از کارزار تبلیغاتی علیه تروتسکی بود. این واقعه فرعی برای تشنجات حاکم در حزب، خصلت‌نما بود. لنین در این زمان کاملاً و تماماً از پیشنهادات تروتسکی پشتیبانی می‌نمود. ادعای متأخر تروتسکیست‌ها دایر بر این که نقشه‌های تروتسکی در باره نظامی کردن کار اگرچه اشتباه بودند، اما لنین همواره علیه آنان بود، موجب پدید آمدن اسطوره تمام و کمالی شده است. این امر صحت ندارد. همان‌گونه که خسواسیم دید، لنین در این مورد تازه ۱۲ ماه بعد یعنی اواخر ۱۹۲۰ با تروتسکی مخالفت کرد. پیشنهادات تروتسکی باعث موج وسیعی از اعتراضات شدند. (۶۰) صحبت‌های او در کنفرانس‌های اعضای حزب، اعضای شورایی اجرایی و اتحادیه‌ها با فریادهای اعتراض آمیز حاضرین قطع شد. (۶۱) در این جا شاید بهتر باشد نکاتی در باره "اقدامات حادی" که انقلابیون به منظور دفاع از انقلاب خواستار بودند، گفته شود. تاریخ نشان داده است که توده‌ها هر زمان که می‌دانستند پای مشکلات‌شان در میان است، همواره حاضر به از خود گذشتگی‌های بسیاری بوده‌اند. به همین جهت مسئله بر سر این نیست که آیا این یا آن اقدام پیش از حد حاد بوده است یا خیر. بلکه سؤال این جاست که چه کسی آن اقدام را مطرح می‌کند و چه کسی آن را تصویب می‌نماید. آیا تصمیمی جدا از نیازهای توده‌ها گرفته می‌شود؟ آن اعضای حزب که در این زمان با آن اقدامات مخالفت می‌کردند، در تناقض‌های خود گرفتار بودند. آن‌ها از اقدامات رهبران حزب انتقاد می‌کردند، بدون آن که درک نمایند که فعالیت تشکیلاتی خودشان در پدید آمدن چنین وضعیتی سهم بوده است. تنها تعدادی از اعضای اپوزیسیون کارگری در سال ۱۹۲۱ و گروه کنارگری میاسنیکوف در سال ۱۹۲۲ شروع به این امر نمودند که واقعیات را درست ارزیابی کنند.

حکومت با تأیید لنین کمیسیون در مورد کار موظف همگانی تشکیل داد. تروتسکی که هنوز هم کمپرسر جنگ بوده، ریاست کمیسیون را به عهده گرفت.

## توضیحات

- 1- Narodnoye Khozyaistov No. 2. 1918, p. 38
- 2- K. Radek: Nach 5 Monaten, Kommunist Nr. 1, April 1918, S. 3-4, russ.
- 3- Kommunist, Nr. 1, Thesen über die gegenwärtige Situation, S. 8, russ.
- 4- Osinski: Über den Aufbau des Sozialismus, Kommunist, Nr. 2, April 1918, S. 5, russ.
- 5- W. I. Lenin: Über "linke" Kinderei und Kleinbürgerlichkeit, Dietz-Verlag, Berlin 1960, Werke, Bd. 27, S. 315-347
- 6- V. Sorin: Die Partei und die Opposition, die Fraktion der linken Kommunisten, Moskau 1925, S. 21-22, russ.
- 7- R. V. Daniels: a.a.O., 113
- 8- لنین پیش از انقلاب تیلوریسم را به عنوان مسبب برده شدن انسان توسط ماشین توصیف می‌کرد.
- 9- W. I. Lenin: Ausgewählte Werke, Bd. 7, S. 332-333, 340-342, engl.
- 10- Vgl. Kommunist, Nr. 4
- 11- W. I. Lenin: Soschinenija, XXII, 516-517
- 12- ebd., XXVI, 326
- 13- W. I. Lenin: Ausgewählte Werke, Bd. VII, S. 360-366, engl.
- 14- E. H. Carr: a.a.O., Bd. II, 100
- 15- W. I. Lenin: Die drohende Katastrophe und wie sie zu bekämpfen ist, Dietz-Verlag, Berlin, Werke, Bd. 25
- 16- Vgl. Paul Cardan: From Bolshevism to the Bureaucracy,

Solidarity, Pamphlet, Nr. 24

17- E. H. Carr: a.a.O., Bd. II, S. 101

18- Osinski: Vorgänge auf dem Ersten Gesamtrussischen Kongreß der ökonomischen Räte, Moskau, 1918, S. 61 - 64, russ.

19- ebd., S. 75

20- ebd., S. 65

21- Regelungen für die Verwaltung der nationalisierten Unternehmen, ebd. S. 477-478, russ.

22- E. H. Carr: a.a.O., Bd. III, S.119-120

23- ebd., S. 105

24- R. V. Daniels: a.a.O., S. 118

25- I. Larine und L. Kritzman: Wirtschaftsleben und wirtschaftlicher Aufbau in Sowjet-Rußland, 1917-20, Hamburg, 1921, S. 163

26- Osinski: Der Aufbau des Sozialismus, Moskau 1918, S. 35

27- A. Losowski: Die Gewerkschaften in Sowjet-Rußland, Moskau, 1920, S. 654

28- R. V. Daniels, a.a.O., S. 117

29- I. Deutscher: Der unbewaffnete Prophet, Kohlhammer, Stuttgart, 1963

30- I. I. Stepanov-Skortsov, a.a.O., S. 24

31- M. Dobb: Die russische ökonomische Entwicklung seit 1917, New York 1948, S. 89-90, engl.

32- P. Avrich: a.a.O., S. 191

33- ebd., S. 192-193

34- P. Avrich: ebd., S. 196-197

35- E. H. Carr: a.a.O., Bd II, S. 180 -181

- 36- 1. Gesamtrussische Konferenz der kommunistischen Eisenbahner, Moskau 1919, S. 72
- 37- Sbornik dekretov i postanovlenii po narodnomu Khozyaistvu, 1920, ii, S. 3
- 38- E. H. Carr: a.a.O., Bd. II, S. 183
- 39- 2. Gesamtrussischer Kongreß der regionalen ökonomischen Räte, S. 213
- 40- E. H. Carr, ebd., Bd. II, S. 190
- 41- Isaak Deutscher, a.a.O., S. 50
- 42- Waldemar Koch: Die Bolschewistische Gewerkschaften, Jena 1932, S. 81-82
- 43- 2. Gesamtrussischer Kongreß der Gewerkschaften, Stenographischer Bericht, Moskau 1919, Bd. 1, S. 34. Im folgenden als 2. Gewerkschaftskongreß bezeichnet.
- 44- ebd., S. 103
- 45- I. Deutscher, a.a.O., S. 50
- 46- 2. Gewerkschaftskongreß, Bd. 1, S. 97
- 47- ebd., S. 99
- 48- Sinowjew: Der 10 Kongreß der KPR, Moskau 1933, S. 188
- 49- 2. Gewerkschaftskongreß, Bd.1, S. 127
- 50- Der achte Kongreß der KPR (B), Protokolle, Moskau 1933, Bd 1, S. 422
- 51- ebd., S. 72
- 52- I. Deutscher: a.a.O., S. 54
- 53- ebd., S. 55
- 54- D. L. Limon: a.a.O., S. 79
- 55- Osinski: Achter Parteikongreß, S. 30 u. 168



56- Achter Parteikongreß, Beschlüsse, Bd. 1, S. 444

57- I. Deutscher, a.a.O., S. 57

58- E. H. Carr: ebd., S. 184

59- I. Deutscher: Der bewaffnete Prophet, Stuttgart 1962, S. 457

60- I. Deutscher, a.a.O., S. 462

61- ebd., S. 462

## با خوانندگان

در این شماره دو مطلب از خوانندگان کتاب پژوهش کارگری به چاپ می‌رسانیم. اولی مقاله‌ای است از "کایو برندل" تحت عنوان "دموکراسی شورایی؛ نه دیکتاتورهای حزبی" که توسط رفیق بهروز دانشور به فارسی برگردانده شده است. این مقاله با عنوان:

"Rätedemokratie statt Parteidiktatur, Kommunismus als Gegensatz zum Bolschewismus"

در نشریه زیر به چاپ رسیده است:

SKLAVEN, Jahrgang 1994, Sep - Okt, Nr. 4 u. 5.

مطلب دوم که به صورت یک نامه خطاب به نویسندگان کتاب "کلیه‌های کارخانه در انقلاب روسیه" نگارش یافته است، حاوی نقطه نظرات رفیق حمید پویا در باره این کتاب می‌باشد.

## دموکراسی شورایی! نه دیکتاتوری حزبی

کمونیسم نقطه مقابل بلشویسم

نویسنده: کایو برندل<sup>(۱)</sup>

برگردان: بهروز دانشور

(۱)

فرضی بگیریم که مدیریت مرکزی... مطابق قانون، انبوه فرآورده‌ها را براساس سطح زندگی میان افراد تقسیم کند. در این صورت، به رغم جریان معظم کارها، باز این مسئله سر جای خود باقی است که تولیدکنندگان در واقع صاحب اختیار دستگاه تولید نیستند. چنین

۱- کایو برندل *Cajo Brendel* در سال ۱۹۱۵ در لاهه (هلند) متولد شد. پس از ترک خانواده با کارگری گذران زندگی می‌کرد یا در جستجوی کار بود. ابتدا هوادار تروتسکیسم شد. از ۱۹۳۴ به گروه کمونیست‌های انترنامیونال (GIC) پیوست. از ۱۹۵۲ تا پایان ۱۹۵۴ یکی از دبیران نشریه‌ی هلندی اسپارتاکوس و از ۱۹۶۵ یکی از بنیان‌گذاران ماهنامه‌ی *Daad en Gedachte* بود. در حال حاضر روی اثری به نام *Over de Arbeidersbeweging en de Beweging der Arbeiders* کار می‌کند. آثار مهم وی عبارتند از: مبارزات خودجوش طبقه‌ی در انگلیس در ۱۹۷۲ - ۱۹۴۵، برلین، ۱۹۷۴ (به زبان آلمانی)؛ نرهای در باره انقلاب چین، هامبورگ، ۱۹۷۷، [به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی]؛ پاته کوک نظر به پرداز سوسیالیسم؛ و در باره جنگ داخلی در اسپانیا (به زبان هلندی).

دستگاهی نه متعلق به تولیدکنندگان، بلکه بالایی سرآنان خواهد بود. این امر نمی تواند جز به سرکوب شدید هر گروهی که با این مدیریت در تضاد است بیانجامد. قدرت مرکزی اقتصادی در عین حال قدرت سیاسی است. هر عنصر مخالفی که اوضاع را از لحاظ سیاسی یا اقتصادی به گونه‌ی دیگری از مدیریت مرکزی بخواهد، با همه‌ی ابزار دستگاه مقتدر سرکوب می شود... بدین ترتیب به جای انجمن تولیدکنندگان آزاد و برابر، که مارکس نویدش را داده بود دولتی فعال مایشاء می نشیند که نظیرش را تاکنون ندیده ایم.

نقل قول بالا از نوشته‌ای آورده شده که بیش از ۶۰ سال پیش به اثبات این نکته می پردازد که روابط تولیدی به وجود آمده از اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، ربطی به کمونیسم، آن گونه که مارکس و انگلس آن را درک می کردند، ندارد. (۱) در زمان انتشار این نوشته موج ترور سال های دهه‌ی سی هنوز در پیش بود. این امر در آن جا فقط پیش بینی شده است. نقد جامعه‌ی شوروی در آن نوشته نه بر اثر رویدادی سیاسی، مثلاً حکومت ترور و وحشت سال های بعدی، بلکه بر پایه‌ی تحلیلی اقتصادی است. براساس این تحلیل، استالینسم که در آن زمان در حال گسترش بود - و نه فقط استالینسم به تنهایی - بیان سیاسی نظام اقتصادی متکی بر استثمار سرمایه‌داری دولتی ارزیابی گردید.

نوشته، حاصل کاری جمعی بود. نویسندگان آن متعلق به جریانی بودند که در سال های پس از جنگ جهانی اول شکل گرفت و با انتقاد تزلزل ناپذیرش هم از سوسیال دموکراسی و هم از بلشویسم متمایز گردید. افزون بر این، این جریان با به کارگیری تجارب روزمره‌ی کارگران به آرای جدیدی در باره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی رسیده بود و در نتیجه‌ی آن سوسیال دموکراسی و بلشویسم را جنبش کارگری کهن، در تقابل با یک جنبش نوین کارگران تلقی می کرد.

از همان ابتدا برخی مارکسیست های آلمانی و هلندی جزو نمایندگان فکری این جریان بودند که از شروع فعالیت سیاسی شان در جناح چپ سوسیال دموکراسی قرار گرفته بودند. اما در جریان سال ها مبارزه‌ی مدام با رفرمیسم برخوردشان بدان همواره انتقاد آمیز تر شد. معروف ترین آنان آنتون پانه کوک (Anton Pannekoek؛ ۱۹۶۰-۱۸۷۲) و هرمان گورتر (Herman Gorter؛ ۱۹۲۷-۱۸۶۴) هلندی و هم چنین کارل شرودر (Karl Schröder؛ ۱۹۵۰-۱۸۸۴) و اتور روهله (Otto Rühle؛ ۱۹۴۳-۱۸۷۴) آلمانی بودند. بعدها پاول ماتیک (Paul Mattik؛ ۱۹۸۰-۱۹۰۴) بسیار جوان تر نیز یکی از مهم ترین

نظریه پردازان این جریان شد.

بانده کوچک کوناه زمانی پس از آغاز سده‌ی حاضر، با بررسی‌هایش در باره‌ی فلسفه‌ی مارکسیستی انظار را به سوی خود جلب کرد. او از سال ۱۹۰۵ تا بروز جنگ جهانی اولی در آلمان - نخست یک سال در برلین به عنوان آموزگار مدرسه‌ی حزبی سوسیال دموکراسی و بعدها پس از اخراجش از بروس به عنوان خارجی، در شهر برمن - فعالیت می‌کرد. او به انتشار نشریه‌ای مکتوباتی پرداخت و مقالاتی در روزنامه‌ی رادیکالی برمر بورگر تایونگ (Bremer Bürgerzeitung) به چاپ رساند. در برمن، نه تنها با چپ‌های معروف به "چپ‌های برمنی" ارتباط تنگاتنگ داشت بلکه هم زمان شاهد تعدادی از اعتصابات مهم خود جوش کارگران کشتی سازی برمن نیز بود. این تجارب، تأثیر محسوسی بر برداشت‌های او از مبارزه‌ی طبقاتی و اشکال آن گذاشت و در کنار تعبیر وی از مارکسیسم به سهم خود کمک نمود تا - همان‌گونه که گویا نیز هم زمان با او - برداشت‌های بلشویستی از سازمان و استراتژی و سیاست را بسیار پیش‌تر از دیگران رد کند.

اتو رووله، که در جنبش کارگری آلمان هیچ‌گاه نتوانست به طور کامل خود را با سازمانی وفق دهد، هرگز اما منافع عام طبقه‌ی کارگر را از دیده دور نداشت. (۲) همین گام را در آغاز سال‌های بیست برداشت. او شاید نخستین کسی بود که خاطر نشان کرد: انقلاب پرولتاری چیزی مطلقاً متفاوت از انقلاب بورژوازی است و از این رو ضرورتاً اشکال سازمانی دیگری باید داشته باشد. از این رو با این وهم، که انقلاب امری حزبی است و پیروزی آن هدف حزب، به پیکار برخاست. او نوشت: "انقلاب نه کار حزب... (بلکه) امر سیاسی و اقتصادی کل طبقه‌ی پرولتاریا است." (۳)

این آراء که بعدها به صورت دقیق‌تر تدوین شد، جریانی را که رفته‌رفته خود را متمایز می‌کرد، مشخص می‌سازد. از اوایل سال‌های بیست این جریان کمونیسم شورایی نامیده شد. زیرا که بر پایه‌ی تجارب انقلاب روسیه و آلمان - گذشته از هر روندی که این دو تحول طی کردند - به دفاع از دموکراسی شورایی برخاست و هرگونه حاکمیت حزبی را قاطعانه رد کرد. به علاوه این نام می‌بایست این جریان را از بلشویسم، که آن هم خود را کمونیسم می‌نامید، متمایز می‌ساخت. اما با این همه، کمونیسم شورایی جریان مذکور در اوایل به هیچ‌وجه رشد یافته نبود. برخورد آن به مسئله‌ی تشکیلات و نیز تعبیرش از نظام اجتماعی شوروی این را روشن می‌سازد.

## ۲

زمانی که گورتر در مقاله‌ی معروفش (۴) نقادانه به بحث با لنین پرداخت، هنوز کمونیسم شورایی را - که آن زمان به نام نیامده بود - در نقطه‌ی مقابل بلشویسم نمی‌دید. برعکس گورتر حتی تأکید می‌کرد که در برخی موارد کاملاً با لنین هم رأی است. ابراهام او به لنین صرفاً این بود که وی اوزیایی مطلقاً نادرستی از سرمایه‌داری اروپای غربی، از طبقه‌ی کارگر اروپای غربی و بنابراین از روابط اجتماعی و سیاسی موجود در آن جا داشت؛ لاجرم دستورالعمل‌ها و رهنمودهای او برای احزاب غربی انترناسیونال سوم، که در این میان برپا شده بودند، رهنمودهای نادرستی بودند که این احزاب نه می‌توانستند و به نظر گورتر نه باید از آن‌ها پیروی می‌کردند.

گورتر یک گام از رولف عقب ماند. گرچه رولف هم مثل او هنوز نمی‌توانست خصیلت اساسی انقلاب روسیه را، آن چه را که این انقلاب به وجود آورده و باز خواهد آورد، به طور کاملاً روشنی درک کند، اما احزاب انترناسیونال سوم را دیگر کمونیست نمی‌دانست. (۵) ولی پس از گذشت سال‌های اندکی کمونیسم شورایی بسیار روشن تر از پیش در مقابل بلشویسم قرار گرفت. به نظر این جریان، اکثر به اصطلاح کمونیستی یا سوسیالیستی، بساط تراریسم و روابط فنودالی را برچید و بدین ترتیب راه را برای روابط سرمایه‌داری باز کرد.

کمونیست‌های شورایی صرفاً بدین استنباط قناعت نکردند. آن‌ها خاطر نشان ساختند که شیوه‌ی تولیدی‌ای که، مثل شیوه‌ی تولید در روسیه، کار مزدی پیشی شرط آن - یعنی نیروی کار کالا، و ارزش این کالا اساس همه‌ی روندهای اقتصادی باشد - جز به ایجاد ارزش اضافی و استثمار کارگران نمی‌انجامد، آن‌ها تأکید کردند که مهم نیست آیا ارزش اضافی ایجاد شده به سرمایه‌دار خصوصی می‌رسد یا به دولت به عنوان مالک ابزار تولید ملی شده؛ و هم چنان که مارکس پیش‌تر توضیح داده، دولتی کردن این ابزار به معنای سوسیالیسم نیست.

کمونیست‌های شورایی کاری پیش از این کردند، آن‌ها در نوشته‌ای که در آغاز از آن نقل قول شد نشان دادند که در سرمایه‌داری دولتی روسیه - که آن را لنین زمانی چنین توصیف کرده بود که ماشین آن جا نمی‌رود که رهبر می‌راند و بلشویست‌ها نیستند که ماشین (اقتصادی) را رهبری می‌کنند، بلکه برعکس ماشین بلشویست‌ها را راه می‌برد - تولید از همان قوانینی تبعیت می‌کند که در اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی کلاسیک.

در این نوشته (با اشاره‌ای به نقد برنامه‌ی کوتای مارکس و نقل قولی از آنتی دورینگ

انگلس) چنین آمده است: لغو استعمار تنها زمانی امکان پذیر است که کار مزدی از میان برداشته شود، یعنی زمانی که دیگر مقدار کالاهای مورد نیاز یک تولیدکننده را نه ارزش نیروی کار او بلکه کار یا بهتر بگوییم زمان کار به کار رفته اش تعیین می کند. برای سخن گفتن از انجمن تولید کنندگان آزاد و برابر، باید زمان کار واحد محاسبه‌ی تولید باشد.

بازگویی مفصل مباحثات و توضیحات اقتصادی نوشته‌ی نام برده در این جا ممکن نیست. آن چه اهمیت دارد این است که نویسندگان کمونیسم شورایی، آن دو کار را به انجام رساندند. آن‌ها - با انگشت اشاره به سوی مسکو - توضیح دادند که کمونیسم چه چیزی نیست، و از سوی دیگر پیش فرض‌ها و شرایط یک جامعه‌ی کمونیستی واقعی را مورد بررسی قرار دادند. بدین سان تناقض میان کمونیسم شورایی و بلشویسم روشن تر از گذشته گردید.

## ۳

از توضیحات تا کنونی مطلقاً پیداست که کمونیسم شورایی نه نقد ویژه‌ای بر استالینسم بلکه نقد بلشویسم به طور کلی است. کمونیست‌های شورایی استالینسم را نوعی "خرد انقلاب" که ثمرات انقلاب اکبر را ربوده باشد تلقی نمی کنند. به نظر آن‌ها استالینسم دقیقاً ثمره‌ای از انقلابی است که دروازه‌ها را به طور قطع به روی سرمایه‌داری در روسیه گشود. ثنین حق داشت که در وصیت‌نامه‌اش درباره‌ی استالین هشدار دهد، با وجود این استالین وارث او و استالینسم میراث بلشویسم و انقلاب بلشویستی بود.

کمونیست‌های شورایی نموده‌های مهمی از بلشویسم و این انقلاب را به نقد کشیدند. اما رفته رفته، به میزانی که خصلت اساسی این دگرگونی روشن تر می شد، این انتقادات گوناگون به نقدی یگانه ختم شد که روابط درونی واقعی این دگرگونی را آشکار می کرد. دیگر سخن بر سر ارزیابی‌های "نادرست"، سازمان "ناکار آمد"، یا سیاست "فاسد" نبود. آن گاه بود که همه‌ی نمودها و مراحل رشد بلشویسم به عنوان تراوش قابل فهم و نتیجه‌ی منطقی وظیفه و نقش اجتماعی اش درک شد.

اما این توسعه‌ی نظری - همانند توسعه‌ی اجتماعی که در جریان آن آراء و عمل کمونیسم شورایی دگرگون می شد - آهسته صورت می گرفت. شگفتا که، کمونیسم شورایی که شوراهای تشکیل شده در انقلاب روسیه و انقلاب آلمان را چون نرگانه‌های اعمال قدرت پرولتری ارج نهاده و در پیش خود گنجانده بود، اوایل به صورت حزب وارد صحنه شد. امری که به خصوص "شُرُدر" مبتکر بسیار فعال آن بود. حزب کارگری کمونیست آلمان (K.A.P.D.) و

حزب کارگری کمونیست هلند (K.A.P.N.) به وجود آمدند که نه می‌خواستند در انتخابات برای پارلمان بورژوازی شرکت کنند و نه به سیاست پردازند.

اگرچه رووله - چنان‌که دیدیم - در ۱۹۲۰ انقلاب را "نه کار حزب" خوانده و اساساً تا سنین پیری حزب را "در حقیقت نه شکل سازمان‌یابی پرولناریا، بلکه بورژوازی" می‌دیده، (۶) اما - بنابه ملاحظات تاکتیکی - K.A.P.D. و حزب برادر آن را در هلند "حزب کمونیست نوین، که دیگر حزب نیست" (۷) تعریف کرد. درک گورتر نیز چنین بود؛ هر دو حزب نیزه از خود دقیقاً چنین درکی داشتند.

چهار سال بعد، در ۱۹۲۴ رووله به طرز کاملاً متفاوتی سخن می‌گفت. او نوشت: "به مفهوم پرولتری (کلمه)، حزب با خصلت انقلاب چیزی است بی ربط. حزب، فقط می‌تواند خصلت انقلابی به مفهوم بورژوازی داشته باشد و آن هم تنها در دوره‌ی گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری". (۸) به دلایل ذکر شده در این‌جا، به راستی نیز "بی‌ربط‌ها" در عرض کم‌تر از یک دهه از صحنه‌ی جامعه ناپدید شدند. اما تصور آن‌گه گاهی - به علل معینی که از شمردن‌شان در این‌جا می‌توان صرف نظر کرد - از نو سوسومی‌زد؛ هم‌چنان‌که به طور مثال در تزه‌های پنج‌گانه در باره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، متنی که پانه کوک در ۱۹۴۶ نوشت. پس از آن این تصور برای همیشه زوال پیدا کرد.

در این میان کمونیسم شورایی دوره‌ی کودکی خود را پشت سر گذاشت. درک انقلاب روسیه به‌عنوان انقلابی بورژوازی و روابط تولیدی حاکم در آن‌جا به مثابه سرمایه‌داری دولتی، نگاه این جریان را بر مسایلی گسترش داد که برخی از آن‌ها تازه امروز برای پژوهش‌های دقیق‌تر به پختگی رسیده‌اند. نمودهای دیگر که پیش‌تر مورد تحلیل قرار گرفته بودند، بعدها در روشنائی بیشتری ظاهر شدند.

#### ۴

مهم‌ترین کار را در این رابطه، پانه کوک به سال ۱۹۳۸ به انجام رسانده؛ او در مقاله‌ای تحقیقی پیرامون فلسفه‌ی لنین، کل بلشویسم را بار دیگر مورد بررسی اساسی و دقیق‌تر قرار داد. پانه کوک در این نوشته (۹) نه تنها نابت کرد که مارکسیسم لنین افسانه‌ای بیش نیست و مارکسیسم ادعایی وی در تضاد با مارکسیسم واقعی قرار دارد، بلکه در عین حال علت آن را نیز روشن ساخت. "در روسیه مبارزه (جاری) با تزاریسیم به میزان زیادی با مبارزات پیشین علیه حکومت‌های مطلقه در اروپا همانند بود. در روسیه نیز کلیسا و دین محکم‌ترین



ستون‌های نظام حکومتی بودند... بدین ترتیب مبارزه با دین در آن جا ضرورتی اجتماعی بود. از این امر چنین نتیجه می‌شود که آن جد لنین در حوزه‌ی فلسفه، نظرات ماتریالیسم تاریخی می‌پنداشت، در حقیقت تفاوت چندانی با ماتریالیسم بورژوایی قرن هیجدهم در فرانسه نداشت. ماتریالیسمی که در آن دوره به مثابه سلاح معنوی در برابر کلیسا و دین ابداع شده بود. پیش‌تر نیز در آثار کمونیسم شورایی به شیوه‌ای مشابه، یعنی با اشاره به همانندی روابط اجتماعی پیش از انقلاب در روسیه و فرانسه، بلانکیسم بلشویک‌ها با این امر که لنین از کلمه‌ی ژاکوبین به عنوان لقب افتخارآمیز برای خود و اعضای حزبش استفاده می‌کرده (۱۰) و به نظر ایشان حزب‌شان نقش ژاکوبین‌های انقلاب بورژوایی روسیه را به عهده داشت، توضیح داده شده بود.

به راستی لنین زمانی که هنوز در صدد حراست از افسانه یا اسطوره‌ای نبود، انقلاب در شرف وقوع را بورژوایی می‌نامید. (۱۱) نظریه بردازان کمونیسم شورایی با نظر وی در این مورد کاملاً موافق بودند. این که در مارس ۱۹۱۸ یعنی تنها چندماه پس از انقلاب، اکتبر، قدرت رو به کاهش شوراهای به طور قطعی از دست‌شان ریخته شده، به نظر کمونیسم شورایی برآمده از خصلت این انقلاب بود. سوراخ‌های روسیه، چه واقعاً از نمایندگان حقیقی طبقه‌ی کارگر تشکیل شده بودند یا نه، در هر حال، به هیچ وجه به نظامی نمی‌خوردند، که چیزی به جز روبنای سیاسی شرایط تولیدی سرمایه داری دولتی نبود و نمی‌توانست باشد. این حکومتی حزبی، دیکتاتوری آن نهاد سیاسی‌ای بود که وسایل تولید ملی شده را در اختیار داشت و از این رو مثل هر کارفرمای خصوصی دیگری صاحب اختیار فرآورده‌ها هم بود.

کمونیسم، با درکی که جنبش شورایی از آن دارد در تضادی آشتی ناپذیر با این نظام قرار دارد. از دیدگاه کمونیسم شورایی، دیکتاتوری حزبی با صورت‌بندی اجتماعی‌ای که شالوده‌ی اقتصادی آن از بین بردن کار مزدی و استثمار ناسی از آن باشد، منافات دارد. در جامعه‌ای که تولید کنندگان آزاد و برابرند، منطقاً دموکراسی تولیدکنندگان ذاتی آن است. چنین جامعه‌ای مسلماً چیزی است سواى به اصطلاح دیکتاتوری "پرولتاریا" و سلطه آن که به نیرو می‌انجامد.

به نظر کمونیسم شورایی تروری که در اواسط سال‌های سی زیر حاکمیت استالین به اوج خود رسیده، چیز اساساً تازه‌ای نبود. این امر پیش‌تر زیر حاکمیت لنین شروع شده بود. و شدت‌یابی فوق‌العاده‌ی آن بعدها نه از روی شخصیت استالین، بلکه بیشتر در حکم عوارض

جانبی فرآیند صنعتی کردن کشور و مزدبگیر کردن انصالی (Proletarisierung)، یعنی عوارض جانبی انباشت اولیه‌ای که در جاهای دیگر نیز صورت گرفته بود، قابل درک است. این که بلشویک‌های روسیه می‌توانستند جامعه‌ی خود را کمونیستی بنامند، بدان سبب بود که به نادرست دولتی کردن وسایل تولید را همان برانداختن سرمایه‌داری تصور می‌کردند. این نظر، که بیش‌تر مارکس و انگلس آن را به نقد کشیده بودند، همان نظری بود که سوسیال دموکراسی نیز، زمانی که هنوز از براندازی جامعه‌ی سرمایه‌داری سخن می‌گفت، - و چه زمان طولانی‌ای از آن هنگام گذشته - بر آن پای می‌فشرد، با توجه به این مسئله می‌شد - همانند روهله (۱۲) - بلشویک‌ها را سوسیال دموکرات‌های (رادیکال) قلم‌داد کرد.

پانه کوک درباره‌ی آن چه، براساس موقعیت اجتماعی بلشویسم و دیدگاه‌های تئوریک آن قابل پیش‌بینی بود نوشت: "...توده‌های کارگر (آن طور که مکتب می‌خواهد) باید از حزب کمونیست بیرونی کرده، رهبری و بعدها حاکمیت را بدو واگذار کنند، هم چنان که توده‌ی اعضای حزب باید با انضباط آهنین از رهبری حزب اطاعت کند." (۱۳) نتیجه این که: "طبقه‌ی کارگر به رزم برخاسته برای رهایی خویش، فلسفه‌ی لنین را در حکم تئوری طبقه‌ای، که می‌کوشد به بردگی و استثمار وی تدوام بخشد، سد راه خود خواهد یافت." (۱۴) این سخنی بود پیش‌گویانه 1 و پیش‌گویانه گی آن را، در ۱۹۵۳ پانزده سال پس از نگارش آن، کارگران ساختمانی کوی استالین برلن شرقی سابق، زمانی که لنینیسم با تانک‌ها به سوی شان یورش آورد، تجربه کردند.

پانه کوک تنها کمونیست شورایی نبود که با تدوین هرچه روشن‌تر تئوری، توجه را به سوی تفاوت میان مارکس و لنین جلب کرد. همین کار را پاول ماتیک که بسیار پیش‌تر به مسایل جنبش کارگری پرداخته و از ۱۹۲۶ در آمریکا زندگی می‌کرد، انجام داد. او به صورت غیرمستقیم بدین کار دست زد. وی در مقاله‌ای که اختلاف آراء میان لوکزامبورگ و لنین (۱۵) نام داشت، به نقد مارکس بر آرنولد روگه، انقلابی بورژوا پرداخت تا اثبات کند که این نقد از هر نظر با نقد لوکزامبورگ بر لنین تطابق دارد، زیرا آرای لنین با برداشت‌های روگه همانندی پیدا می‌کند. او با این کار نه تنها نشان داد که لنین ناچه اندازه از دیدگاه پرولتاری مارکس به دور است، بلکه با تکیه بر مارکس به انتقاد شدید از لنین پرداخت و پرنوروشنی نیز بر آرای خود مارکس انداخت.

در مقابل لنین که کل انقلاب را به مسئله سداخسلی‌ی آگاهانه‌ی انقلابیون حرفه‌ای

ژاکوبینی‌اش بدل کرده بود. ماتیک به پیروی از مارکس استدلال می‌کرد که برای پرولتاریا فهم سیاسی (politisches Verständnis) پیش‌تر، به معنای مبارزه‌ی بی‌ثمر و نابخردانه‌تری است. زیرا فهم سیاسی غریزه‌ی بسیار درست‌تر طبقاتی پرولتاریا را می‌پوشاند و کارگران را نسبت به وظایف اجتماعی واقعی‌شان کور می‌سازد. (۱۵) \*

### ۵

توضیحات ماتیک به نکته‌ای اشاره داشت که از جانب کمونیسم شورایی همواره مورد تأکید قرار گرفته بود. کارگران، نه با تربیت یافتن به دست روشنفکران انقلابی، بلکه به علت وضعیت طبقاتی‌شان در جامعه که آنان را به کنش خودانگیخته وا می‌دارد، دست به مبارزه می‌زنند. سرمایه‌داری به این دلیل که کارگران می‌خواهند انقلاب کنند، برانداخته نمی‌شود. انقلاب ناگزیر است، زیرا مبارزه‌ی طبقاتی در سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است. با این دید کمونیسم شورایی این تزلینی را که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد نیز رد می‌کند؛ و به نشین ایراد می‌گیرد که درست برعکس: بدون پراتیک انقلابی تئوری انقلابی وجود ندارد. این بدان سبب که هر تئوری، چکیده‌ی فکری واقعیت مشخصی است، بدون چیزی که بتوان در باره‌اش تئوری پرداخت، نمی‌تواند تئوری‌ای وجود داشته باشد.

همان گونه که تئوری مارکس بر مبارزات طبقاتی آن زمان و گرایش‌های سرمایه‌داری در زمان وی مبتنی بود، تئوری کمونیسم شورایی نیز بر پایه‌ی مبارزات طبقاتی عصر حاضر و گرایش‌های امروزین توسعه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری استوار است؛ و آن هم چون حاصل به کارگیری همان متد تحقیق مارکس. اگر کمونیسم شورایی قاطعانه به رد این که کارگران باید با انضباطی آهنگین از یک رهبری حزبی اطاعت کنند می‌پردازد، اگر به جانب‌داری از خودانگیختگی و خواست آزاد کارگران برمی‌خیزد، از آن روست که تحول مبارزه‌ی طبقاتی واقعاً در جریان، سندی است غیرقابل چشم‌پوشی برای نشان دادن این امر که: یک جنبش نوین کارگری، جنبشی که با استقلال خود از هر به اصطلاح «بیستازمی» و از نفوذ هر ایدئولوژی و رشکسته‌ای بی‌نیاز شده است، تنها دورنمای ممکن می‌باشد.

به نظر کمونیسم شورایی نمی‌توان جنبش کارگری مستقل، نو و کاملاً متفاوت از جنبش کارگری سنتی را مصنوعاً ایجاد کرد، چنین جنبشی، از جامعه و در پی مبارزات اجتماعی برمی‌خیزد و هدفی که به سوی‌ش روان است، چه بدان آگاه باشد چه نباشد دموکراسی شورایی است.

## پاتویس ها:

- 1- Grundprinzipien Kommunistischer Produktion und Vertellung, deutsche Anflag, Berlin, 1930, 2. deutsche Auflage 1970
- 2- So Paul Mattick in Otto Rühle und die deutsche Arbeiterbewegung, in: Spontanität und Organisation, Frankfurt a.M. 1975, S. 7.
- 3- Otto Rühle, Die Revolutio ist keine Parteisache, in Dokumente der Weltrevolution, Band 3: Die Linke gegen die Parteiherrschaft, Olten und Freiburg 1970, S. 334.
- 4- Herman Gorter, Offener Brief an den Genossen Lenin, (1920), ehenda.
- 5- Otto Rühle, Die Revolutio ist keine Parteisache, a.a.O., S. 334.
- 6- Otto Rühle, Roter und brauner Paschismus, in: Schriften, Reinbeck 1917, S. 26.
- 7- Otto Rühle, Die Revolutio ist Keine Parteisache, a.a.O., S. 335.
- 8- Otto Rühle, Von der bürgerlichen zur proletarischen Revolutio, Neuauflage Berlin 1970, S. 32.
- 9- J. Harper (d. i. Anton Pannekoek), Lenin als Philosoph, Amsterdam 1938, S. 105. Neuauflage 1969 Frankfurt a.M.
- ۱۰- لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، آثار منتخب یک جلدی، ص ۲۲۲.
- ۱۱- لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه، آثار منتخب یک جلدی، از جمله ص ۲۵۴.
- 12- Otto Rühle, Die Revolutio ist keine Parteisache, a.a.O., S. 334.
- 13- J. Harper (d. i. Anton Pannekoek), Lenin als Philosoph, Amsterdam 1938, S. 106. Neuauflage 1969 Frankfurt a.M.
- 14- Ebenda, S. 112.
- 15- in: Rätekorrespondenz, Nr. 12, September 1935.

۱۵ - افزوده‌ی مترجم فارسی، برگرفته از:

Kritische Randglossen zu dem Artikel "Der König von Preußen und die Sozialreform. Von einem Preußen" Marx, Engels, Werke, Bd. 1 و با استفاده از ترجمه‌ی فارسی بخشی از آن در یادداشت‌های انتقادی درباره‌ی مقاله‌ی "شاه پروس و رژیم اجتماعی" ضمیمه‌ی دست‌نویس‌های اقتصادی - فلسفی کارل مارکس ترجمه‌ی محمدرضا ج. و نهال:

"... هر جا احزاب سیاسی وجود دارند هر کدام علت هرگونه فلاکت اجتماعی را در این می‌بیند که به جای او رقیبش سکان دولت را به دست دارد. حتی سیاست‌مداران رادیکال و انقلابی علت فلاکت را نه در ذات دولت بلکه در شکل خاصی از دولت می‌جویند، و به جای آن شکل دولتی دیگری می‌خواهند بگذارند." (ص ۴۰۶)

"... فهم سیاسی دقیقاً بدین سبب سیاسی است که در درون محدوده‌ی سیاست می‌اندیشد. و هر چه تیزتر و قوی‌تر باشد، از درک عارضه‌های اجتماعی نا توان است... اصل سیاست، اراده است، هر چه فهم سیاسی یک جانبه‌تر، و بنابراین کامل‌تر باشد، به قدر قدرتی اراده بیش‌تر اعتقاد داشته، در مورد محدودیت‌های طبیعی و روحی اراده نایناتر بوده، و بنابراین از کشف منبع عارضه‌های اجتماعی نا توان تر است..." (S. 402، ص ۱۶)

"این که فلاکت اجتماعی، موجد فهم سیاسی است، نادرست است، برعکس فهم اجتماعی ایجاد فهم سیاسی می‌کند، فهم سیاسی روح باور Spiritualist است و به کسی ارزانی شده که داراست، که در نعمت به سر می‌برد..." (S. 406، ص ۱۶۴)

"... هر اندازه فهم سیاسی یک خلق آموزش دیده‌تر و عمومی‌تر باشد، پرولتاریا - دست‌کم در ابتدای جنبش - نیروهای خود را در خیزش‌های غیرعقلانی، بی‌عمر و به خون کشیده، بیش‌تر تلف خواهد کرد، چون که او در قالب سیاست می‌اندیشد، علت تمام بدبختی‌ها را در (اعمال) اراده و تمام وسایل درمان را در قهر و در سرنگونی شکل به خصوصی از دولت می‌بیند. دلیل‌اش اولین خیزش‌های پرولتاریای فرانسه: کارگران لیون می‌پنداشتند که فقط در پی اهداف سیاسی‌اند، فقط سربازان جمهوری‌اند؛ در حالی که به واقع سربازان سوسیالیسم بودند. فهم سیاسی آنان، این گونه ریشه‌ی فلاکت اجتماعی را برای‌شان مبهم ساخت و شناخت‌شان را از هدف واقعی تحریف کرد، فهم سیاسی آنان، این چنین غریزه‌ی اجتماعی شان را فریب داد." (S. 407، ص ۱۶۵)

## نامه‌ای درباره کتاب "کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه"

حمید پویا

حضور نویسندگان محترم کتاب!

با سلام‌های صمیمانه و آرزوی اوقات خوش برای‌تان؛

من کتاب کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه را توانستم برای یک بار بخوانم و اگر اجازه دهید می‌خواهم در این جا به طور اختصار نظرم را که بیشتر شامل ملاحظات انتقادی است برای شما بگویم. البته اگر می‌توانستم این کتاب را با حوصله و توجه و تأمل بیشتر و با صرف وقت بیشتری مورد مطالعه فرار دهم شاید نظر من در مورد آن پخته‌تر و غنی‌تر و صحیح‌تر می‌بود و با دقت بیشتری بیان می‌گشت، ولی به هر حال این برای من ممکن نشد. اما آن چه را می‌خواهم برای‌تان بگویم به شرح زیر است:

۱- می‌توان گفت که این کتاب به درستی تصویری از انقلاب‌های ۱۹۱۷ روسیه به دست می‌دهد که در آن توده‌های کارگران و هم چنین سربازان همه کاره‌اند و نقش اساسی دارند. در حالی که مثلاً تصویری که از مطالعه نوشته‌های لنین درباره انقلاب‌های مزبور در ذهن افراد